

ترجمه و شرح بخش کوتاهی از خطبه اول نهج البلاغه

امینی، ابراهیم

امیر المؤمنین علی علیه السلام در جمله اول، خداوند متعالی را به کائن و موجود بودن توصیف می‌کند و حدوث را از ذات مقدسش نفی می‌فرماید. خداوند تعالی واجب الوجود بالذات است، ذات مقدسش عین وجود و وجوب می‌باشد و معلول غیر نیست. قدیم و ازلی است و در وجودش نیازی به غیر ندارد. همواره بوده و هست و وجودش مسبوق به عدم نیست.

و در جمله دوم نیز خدا را به موجود بودن توصیف می‌کند ولی نه وجودی که مسبوق به عدم باشد، بلکه وجود قدیم ازلی. ممکن است جمله دوم تأکید جمله اول باشد و ممکن است گفته شود که در جمله اول، وجوب وجود را اثبات کرده و حدوث ذاتی را نفی می‌نماید، ولی در جمله دوم، وجود قدیم ازلی را اثبات می‌کند و عدم زمانی را نفی می‌فرماید.

***مع کلّ شیئی لا بمقارنّه و غیر کلّ شیء لا بمزایله

یعنی: خداوند متعال با تمام اشیاء قرب و معیت دارد، لیکن معیت او بوسیله تقارن و نزدیک بودن نیست، و غیر از همه اشیاء است لیکن غیریت او بوسیله جدائی و مفارقت نیست.

- (1) نهج البلاغه فیض الاسلام/ خطبه اول/ ص 24.

امیر المؤمنین علیه السلام در این فراز کوتاه از یک طرف خدا را به معیت و قرب با تمام موجودات توصیف می‌کند و از طرف دیگر غیریت را باو نسبت می‌دهد، از طرفی مقارنت و نزدیکی را از وی نفی میکند و از طرف دیگر جدائی و مفارقت را از او سلب می‌ماید، و این مطلب بسیار دقیقی است که تصور آن برای امثال ما بسیار دشوار می‌باشد، من سعی می‌کنم در این نوشته کوتاه بمقدار توانم در توضیح آن بکوشم.

معیت و قرب خداوند متعالی با موجودات و پدیده‌های جهان از نظر قرآن و حدیث، امری مسلم است.

از باب نمونه: خدا در قرآن می‌فرماید:

و هو معکم اینما کنتم و الله بما تعلمون بصیر

1

یعنی: خدا با شما است، هر جا که باشید و بکارهای شما بصیر و آگاه می‌باشد.

و می‌فرماید:

و اذا سألک عبادی عنی فائی قریب اجیب

2

یعنی: هنگامی که بندگانم از من سؤال کنند، من به آنها نزدیک هستم و دعوتشان را اجابت می‌کنم.

و می‌فرماید:

و نحن اقرب اليه من حبل الوريد

3.

یعنی: من بانسان از رگ قلب (حیات) او نزدیکتر هستم.

و می‌فرماید:

و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله

4

یعنی: مشرق و مغرب ملک خداست پس شما بهر طرف که توجه کنید در همانجا وجه خداست.

و می‌فرماید:

اولم یکف بریک انّه علی کلّ شیء شهید

5.

یعنی: آیا برای اثبات پروردگارت کافی نیست که در همه جا (1)-حدید/4.

(2) بقره/186.

(3) ق/16.

(4) بقره/115.

(5) فصلت/53.

حاضر و مشهود است.

و می‌فرماید:

انّ الله علی کلّ شیء شهید

1.

یعنی: خدا بر هر چیزی حاضر و مشهود می‌باشد.

و می‌فرماید:

الا انّهم فی مرية من لقاء ربهم الا انّه بکلّ شیء محیط

2.

یعنی: آنان درباره ملاقات پروردگارشان شک دارند ولی آگاه باش که خدا بهر چیزی احاطه دارد.

از این قبیل آیات استفاده می‌شود که خداوند متعالی با همه موجودات قرب و معیت بلکه احاطه کامل به آنها دارد و حتی ازب خودشان، بخودشان نزدیکتر می‌باشد و همه جا مشهود و حاضر است. اکنون باید دید که این قرب و معیت چگونه می‌تواند صحیح باشد.

قرب و معیت در چند مورد تصور میشود:

- 1- معیت زمانی، و آن در صورتی است که دو شیئی در یک زمان با هم باشند.
- 2- معیت مکانی، و آن در صورتی است که در شیئی در یک مکان با هم باشند.
- 3- معین ظرف و مظهر، یعنی چیزی در داخل چیز دیگری قرار گرفته باشد.
- 4- معیت عرض با معروض، مانند معیت سفیدی با جسم.
- 5- معیت عرض با عرض دیگر، مانند معیت سفیدی و شیرینی در قند.
- 6- معیت دو متحرک در حرکت در یک زمان و مکان.
- 7- معیت در وجود و رتبه وجودی، مانند معیت دو معلول یک علت که هر دو در یک رتبه وجودی و معلول یک علت باشند.

با اندک دقتی روشن می‌شود که معیت خداوند متعالی با (1) - حج/17.

(2) - فصلت/54.

موجودات از هیچیک از این انواع نمی‌تواند باشد. زیرا نوع اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم از خصائص اجسام و جسمانیات می‌باشد که درباره خداوند متعالی نمی‌تواند صادق باشد، چون جسم و جسمانی نیست، و هکذا نوع هفتم نیز درباره خدا صادق نیست، زیرا معلول علتی نیست تا در رتبه وجودی با معلول دیگر، معیت داشته باشد. بلکه او غنی علی الاطلاق و علت و هستی بخش تمام موجودات می‌باشد و از حیث وجود و شرافت و کمال وجودی بر همه آنها تقدم و برتری دارد و حتی عالی‌ترین موجودات به مرتبه وجودی او نخواهند رسید.

بنا بر این هیچیک از این معیتها و قربها درباره خداوند متعال صادق نیست و از همه اینها منزله و مبراست. پس قرب و معیتی که در قرآن و احادیث آمده، باید غیر از اینها باشد. و چون همانند و نمونه‌ای نزد ما ندارد تصور آن برای ما بسیار دشوار است، لیکن سعی می‌کنیم اذهان را با این مطلب غامض و غیر مأنوس حتی المقدور آشنا سازیم.

برای روشن شدن مطلب باید ابتداء نحوه ارتباط بین ذات واجب الوجود و مخلوقاتش را بررسی و تجزیه و تحلیل کنیم، تا چگونگی معیت و قرب آشکار گردد:

این موضوع به اثبات رسیده که تمام موجودات، معلول ذات واجب الوجود هستند و اصل وجود و کمالات وجودی خویش را از او گرفته‌اند، همه، معلول و ممکن و به او نیاز و احتیاج دارند، اگر خدا بآنها هستی ندهد هیچ و بچند. اما خداوند متعال واجب الوجود بالذات است، غنی علی الاطلاق می‌باشد و به هیچکس و هیچ چیز نیاز ندارد، نه در وجود نیاز دارد نه در کمالات وجودی.

بنا بر این خداوند متعالی چون واجب الوجود بالذات و غنی و قیاض علی الاطلاق است و نیاز ممکنات و معلولاتش را تأمین می‌کند با آنها ارتباط دارد، و معلولات چون در تمام هستی خویش به واجب الوجود نیاز دارند و از او کسب فیض مینمایند با او ارتباط دارند.

اکنون لازم است کمی درباره غنا و فقر و علیت و معلولیت بیندیشیم.

غنا یعنی واجد بودن و مالک بودن، مثلاً ما به کسی غنی می‌گوئیم که مالک خانه و زمین و پول و لوازم زندگی باشد. و اگر مالک ثروت و مایحتاجش نباشد او را فقیر و نیازمند می‌دانیم، صفت غنا دارای علائم و خصوصیات است:

اول: صفتی است زائد بر ذات انسان و قابل زوال، یک نفر غنی، ممکن است ثروت خویش را از دست بدهد و فقیر گردد.

دوم: غنا امریست نسبی و کم و زیاد دارد و بهر حال محدود میباشد.

سوم: اگر غنی مقداری از اموالش را بدیگران داد نسبت بهمان مقدار فقیر خواهد شد.

چهارم: چنانکه مالکیت انسان اعتباری است غنای او نیز اعتباری خواهد بود. بعد از تملک، یک صفت واقعی بنام مالکیت و غنا بر وجود انسان عارض نمی‌شود، بلکه صفتی است اعتباری و عارضی.

پنجم: ذات ما منشأ غنا نیست بلکه نیازهای خودمان را از امور خارج از ذاتمان که مصنوع دیگری است تأمین می‌کنیم و در واقع غنای ما: غنای واقعی نیست بلکه رفع نیازمندی می‌باشد، در غنی شدن به کمک افراد و اشیاء خارج نیاز داریم.

و هكذا فقر و نیازمندی نیز دارای خصائص و علائمی است:

اول: فقر زائد بر ذات انسان است و قابل زوال می‌باشد، فقیر بواسطه تملک مایحتاج می‌تواند غنی گردد.

دوم: فقر نیز امریست نسبی و کم و زیاد دارد.

سوم: فقر و نداری نیز همانند اصل مالکیت اعتباری است.

اکنون که معنای متعارف غنا و فقر روشن شد باید ببینیم که آیا غنای ذات واجب الوجود و فقر معلولات و ممکنات نیز همین گونه است یا بگونه‌ای دیگر؟

غنای خداوند متعالی بدون شک نمی‌تواند همانند غناهای متعارف باشد، بلکه از جهاتی با آنها تفاوت دارد.

اولاً: غنا و وجوب وجود در خداوند متعالی یک صفت زائده بر ذات و قابل زوال نیست بلکه عین ذات مقدسش می‌باشد.

ثانیاً: غنای او محدود و نسبی نیست بلکه غیر محدود و غیر مقید است، غنی مطلق است و نسبت به هیچ کمال وجودی، فاقدیت ندارد.

ثالثاً: مالکیت و غنای واجب الوجود اعتباری نیست بلکه حقیقی است، هستی همه موجودات واقعا ملک خدا و در تصرف اوست و بهر طور خواست در آنها تصرف می‌کند.

رابعاً: هر چه بدیگران عطا و افاضه کند از غنایش کاسته نمی‌شود.

خامساً: واجب الوجود و غنی بالذات است و در متن ذات واجد همه کمالات می‌باشد و در غنایش باشیاء خارج از ذات نیاز ندارد. بنا بر این غنا و مالکیت خداوند متعال با غناهای متعارف کاملاً تفاوت دارد.

و هكذا فقر ممکنات و معلولات نیز با نیازهای متعارف از جهاتی تفاوت دارد:

اولاً: فقر و نیاز معلولات عین وجودشان می‌باشد و امکان زوال ندارد، معلول با تمام هستی و وجودش به علت بستگی و نیاز دارد، و تمام وجودش در تصرف علت می‌باشد، و از خود کوچکترین استقلالی ندارد.

ثانیا: فقر و نداری و محدودیت ممکن، حد و نهایت ندارد.

ثالثا: فقر ممکنات واقعی است نه اعتباری، زیرا مالک واقعی وجود و کمالات وجودی خودشان نیستند و کاملا به علت وجود دهندهشان بستگی دارند.

رابعا: غنا و بی‌نیازی اصلا درباره ممکن تصور ندارد حتی بعد از دریافت از علت نیز بی‌نیاز نخواهند شد، زیرا خودش و مملوکش مملوک حقیقی واجب الوجود میباشد.

از مجموع این مطالب بدست می‌آید که:

الف: آفریدگار جهان وجودی است صرف و غیر محدود و هیچگونه کمالی را نمی‌توان از او سلب کرد، عین غنا و وجوب وجود است، وجودش و وجوبش و غنایش بالذات و غیر محدود است، هیچکس و هیچ چیز از دائره قدرت و مالکیت او خارج نیست، بر تمام معلولاتش علو و احاطه دارد.

ب: تمام موجودات در هستی و وجودشان به واجب الوجود نیازمند هستند، فقر و نیاز و وابستگی عین وجود ممکنات می‌باشد و قابل زوال نیست، فقر و نیاز زائد بر ذاتشان نیست بلکه عین تعلق و ربط هستند، مالکیت و استقلال ندارند حتی مالک وجود خویش نیستند و وجودشان و استقلالشان به واجب الوجود است و با قطع نظر و جدائی از او هیچ و بوجدند. خدا در قرآن می‌فرماید:

يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنى الحميد

1 یعنی ای مردم: شما به خدا نیازمند هستید و تنها او غنی و ستوده است.

ممکنات و معلولات وجودات رابط هستند که مشاهده آنها بدون مشاهده وجود مستقل، امکان ندارد، هر کس وجود رابط را آن چنان که هست مشاهده کند وجود مستقلش را مشاهده خواهد کرد. و بهمین جهت، امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌فرمود: ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله و بعده و معه یعنی: چیزی را ندیدم جز اینکه قبل از آن و بعد از آن و با آن خدا را مشاهده نمودم. البته این رؤیت با چشم سر، نیست بلکه با چشم دل می‌باشد. و به همین جهت امام حسین علیه السلام در دعاء عرفه می‌فرماید:

كيف يستدلّ عليك بما هو في وجوده مفتقر اليك، ايكون لغيرك من الظهور ما ليس لك؟ حتى يكون هو المظهر لك. متى غبت حتى تحتاج (1) - فاطر/ 15.

الی دلیل يدلّ عليك؟ و متى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل اليك؟ عميت عين لا تراك.

یعنی چگونه می‌توان به چیزی که در وجودش به تو نیازمند است بر وجود تو استدلال کرد؟ آیا برای غیر تو ظهوری هست که برای تو نباشد؟ تا اینکه ترا ظاهر سازد، کی غایب بودی تا بدلیل نیازمند باشی؟ کی دور بودی تا اینکه آثارت ما را بتو واصل سازد؟ کور باد چشمی که ترا نبیند.

اکنون می‌توانیم تا حدی به معنای معیّت و قرب خداوند متعال با موجودات پی ببریم. معیّت خداوند متعال با موجودات، معیّت وجود صرف و غیر محدود است با وجودات محدود و غیر خالص، معیّت وجود غنی مطلق است با وجودات نیازمند.

معیّت وجود مستقل است با رابط. معیّت مالک حقیقی است با مملوک واقعی، معیّت عین غنا و وجوب است با عین ربط و تعلق، معیّت وجود قاهر و قادر علی الاطلاق است با وجود مقهور و منقاد و بالاخره معین علت حقیق است با معلول واقعی، و بهمین جهت در عین اینکه با موجودات قریب است لیکن از جهت علو ذاتی بعید می‌باشد. بواسطه قهر و غلبه و

سلطه‌ای که بر موجودات دارد به آنها نزدیک است، و موجودات بواسطه مقهوریت و محدودیت و نیازشان از او دورند، علو ذاتی، او را از موجودات دور نمی‌کند و قرب به موجودات به علو ذاتش لطمه نمی‌زند. با موجودات قریب است لیکن ملامس با آنها نیست. از جهت علو ذاتی با آنها دور است لیکن جدا نیست. در همه جا هست ولی نه به صورت ظرف و مظهر، در همه جا حضور دارد و مشهود است، اما با چشم سر دیده نمی‌شود.

در نهج البلاغه و احادیث پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت علیهم السلام بدین مطلب دقیق، اشاره شده است از باب نمونه:

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

بأن من الأشياء بالقهر لها و القدرة عليها و بانء الأشياء منه بالخضوع له و الرجوع إليه¹.

یعنی خدا بواسطه قهر و غلبه و قدرتی که بر موجودات دارد از آنها جداست. و ممکنات بواسطه خضوع و انقیاد و وابستگی ذاتی از او جدا هستند.

و می‌فرماید:

سبق بالعلو فلا شئی اعلی منه و قرب فی الدنو فلا شئی اقرب منه فلا استعلاء به عده عن شئی من خلقه و لا قربه ساواهم فی المكان به²

یعنی خدا در علو ذاتش بر همه موجودات برتری گرفته و بالاتر از او نیست. و در دنو آنقدر قریب است که اقرب از او نیست، نه علو و برتریش او را از مخلوقاتش دور نموده و نه قرب و نزدیکی او را با آنها در مکان مساوی نموده است.

و می‌فرماید:

قریب من الأشياء غیر ملامس، بعید منها غیر مباين³

یعنی خدا با موجودات نزدیک است بدون اینکه آنها را لمس کند و از آنها دور است بدون اینکه مفارقت و مباینیت داشته باشد.

و همچنین در خطبه مورد بحث فرمود:

مع کل شئی لا بمقارنة و غیر کل شئی لا بمزایلة. *پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

یعنی: خداوند متعالی با همه اشیاء معیت و قرب دارد بدون اینکه مقارن آنها باشد و غیر از همه اشیاء است. لیکن نه بواسطه مفارقت و جدائی.

و می‌فرماید:

لم یحلل فی الأشياء فیقال هو فیها کائن و لم ینا عنها فیقال هو (1)- نهج البلاغه فیض الاسلام/خطبه 152/ص 468.

(2)- نهج البلاغه فیض الاسلام/خطبه 49.

(3)- نهج البلاغه فیض الاسلام/خطبه 178/ص 582.

منها باین 1

یعنی: خداوند متعال در اشیاء حلول نکرده تا گفته شود در آنها است. و از اشیاء دوری نگزیده تا گفته شود از آنها جداست.

در خاتمه این قسمت از خطبه حضرت از خوانندگان معذرت می‌خواهم که نتوانستم حق این مطلب دقیق و غامض علمی را ادا کنم زیرا تشریح مطلب به طرح و بررسی چندین بحث دقیق فلسفی نیاز دارد که متأسفانه در این نوشته کوتاه امکان نداشت.

***فاعل لا بمعنی الحركات و الآلة

یعنی: خداوند متعال فاعل است لیکن فاعلیتش بوسیله حرکت و توسل بآلت نیست.

حرکت عبارتست از انتقال چیزی از جایی به جای دیگر، و آلت عبارتست از وسیله‌ای که فاعل در فعلش از آن استفاده می‌کند. هر فاعل جسمانی در انجام افعلالش ناچار است بعضی اعضا و جوارحش را بکار اندازد و حرکت دهد. در بعضی موارد هم ناچار است از جایی به جای دیگر منتقل گردد، اما خداوند متعال چون جسم و جسمانی نیست و بر تمام اشیاء احاطه دارد در افعلالش نیازی به حرکت ندارد. همچنین فواعل جسمانی در انجام کارهایشان به آلت و ادوات آن کار متوسل می‌شوند، زیرا قدرتشان محدود است و بدون توسل بآلت نمی‌توانند فعلی انجام دهند. اما خداوند متعالی چون جسم و جسمانی نیست و در قدرت، محدودیتی ندارد، در انجام فعلش نیازی بآلات و ادوات ندارد، خداست که تمام موجودات و حتی آلات و ادوات را آفریده است پس چه نیازی بآنها دارد؟ در فاعلیت به هیچ کس و هیچ چیز نیازی نیست.

(1) - ***نهج البلاغه فیض الاسلام/خطبه 64/ص 156.

بصیر اذا لا منظور الیه من خلقه

یعنی: خداوند بصیر بود در همان هنگام که مبصری وجود نداشت.

در این جمله کوتاه به دو مطلب دقیق اشاره شده است، اول: اینکه خدا بصیر است و موجودات را مشاهده می‌کند. دوم: اینکه قبل از آفرینش موجودات نیز بصیر بوده است، پس این دو مطلب را بطور خلاصه باید بررسی کنیم.

مطلب اول: سمع و بصر در قرآن کریم و احادیث بسیار تکرار شده و به خدا منسوب گشته است، معنای سمع و بصر نزد ما روشن است، دو احساس مخصوصی هستند که در وجود انسان و بعضی حیوانات نهاده شده و مورد استفاده قرار می‌گیرند. سمع یعنی شنیدن و بصر یعنی دیدن، که بوسیله دو آلت مخصوص، بنام گوش و چشم با کمک آلات و ادوات دیگر انجام می‌گیرد، دیدن ما مطلق و بدون شرط نیست بلکه برای تحقق آن بوجود چشم و حس مخصوص بینائی و وجود مبصر و فاصله مخصوص و عدم حائل و وجود نور نیاز مندیم، و هکذا در مورد سمع و شنیدن.

لیکن با اندکی تأمل روشن می‌شود که چنین سمع و بصری را نمی‌توان به خداوند متعالی نسبت داد، زیرا خدا جسم و جسمانی نیست تا در تحقق سمع و بصر نیازی به این شرائط داشته باشد، و بهمین جهت در توجیه سمع و بصر دو احتمال دیگر گفته شده است.

احتمال اول: عده‌ای از دانشمندان سمع و بصر را به مطلق علم ارجاع داده‌اند. اینها گفته‌اند سمع در مورد خداوند متعال عبارتست از علم به مسموعات و بصر یعنی علم به مبصرات. و در علم خدا احتیاجی به وجود شرائط نیست، البته بدین وسیله از اشکال فرار کرده‌اند، لیکن این احتمال با ظهور لفظ سمع و بصر سازگار نیست، درست است که سمع و بصر دو نوع علم هستند لیکن با مطلق علم تفاوت دارند. زیرا سمع عبارتست از حضور مسموع نزد سامع و بصر عبارتست از حضور مبصر بوجه شخصی نزد بصیر، نه مطلق علم. در صورتی که این دو صفت با همین دو عنوان در قرآن و احادیث برای خدا اثبات شده است.

احتمال دوم: چون احتمال اول مورد قبول واقع نشده، عده‌ای از محققین فلاسفه گفته‌اند: خداوند متعال واقعا سمیع و بصیر است، و با اضافه اشراقیه و احاطه وجودی که به مبصرات و مسموعات دارد همه نزدش حاضر و مشهود هستند. لیکن

چون جسم و جسمانی نیست در تحقق سمع و بصر نیازی به اعضاء و جوارح و فاصله و وضع مخصوص و وجود نور و سایر شرائط و آلات و ادوات ندارد.

مطلب دوّم: سمع و بصر متعارف، هنگامی امکان پذیر است که شیء مسموع و مبصر وجود خارجی داشته باشد و با سمیع و بصیر در یک زمان باشند.

امّا امیر المؤمنین علیه السلام در این جمله می‌فرماید: خدا بصیر بود هنگامی که هنوز شیء مبصری وجود نداشت. در اینجا بصر به عنوان علم ذاتی معرفی شده است، یعنی خداوند متعالی قبل از آفرینش مبصرات آنها را مشاهده می‌نموده است.

در مورد علم خداوند متعال، علم ذاتی باثبات رسیده است، گفته شده که ذات واجب الوجود باعتبار بساطت و سعه وجودی و کمال ذاتی و عدم محدودیت، در مقام ذات، واجد تمام کمالات وجودی می‌باشد و نسبت به هیچ جمال و کمالی محدودیت ندارد. در عین بساطت و وحدت، فاقد هیچ کمالی نیست و چون بذات خودش علم حضوری دارد، با همین علم بذات، به همه موجودات نیز علم حضوری دارد، قبل از اینکه بوجود شخصی محدود خودشان موجود گردند. ذات واجب الوجود منشأ و علت همه موجودات و معلومات است. از ذات مقدس واجب است که تمام وجودات و کمالات وجودی، افاضه می‌شود، بنا بر این نسبت به هیچ وجود و کمال و جمالی فاقد نخواهد بود.

